

نقش فرهنگ در اقتدار ملی از دیدگاه امام علی علیه السلام

محمدباقر بابایی (طلائی)^۱

استادیار اندیشه سیاسی دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده

هدف این مقاله مطالعه تعامل فرهنگ با سایر مؤلفه‌های قدرت ملی است. در واقع این مقاله در پی پاسخ به این سؤال است که فرهنگ در تعامل با سایر مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی قدرت ملی از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در چه جایگاهی قرار گرفته و چه تعامل منطقی با سایر مؤلفه‌ها دارد؟ با تکیه بر روش تحلیل محتوای خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار باقی مانده از امیرالمؤمنین علیه السلام، چنین به نظر می‌رسد که حضرت در مدت زمامداری (الگوی حکومت جمهوری اسلامی ایران) به مؤلفه فرهنگ اولویت بیشتری می‌دادند و اولویت‌دهی ایشان به معنای توسعه و تعمیق مبانی نظری و ارزشی در مؤلفه‌های دیگر قدرت و اقتدار ملی بود؛ به طوری که رفتارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی امیرالمؤمنین در دوره زمامداری بر پایه عناصر خدامحوری، واقع‌بینی، حق‌مداری، کمال‌جویی و انسان‌محوری شکل، هویت و جهت می‌گرفت.

واژه‌های کلیدی: اقتدار ملی، تعامل مؤلفه‌های اقتدار ملی، فرهنگ، مؤلفه‌های اقتدار ملی.

رشد و تعالی کشورها در عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی حاکی از رفتارهای دولت‌مردان در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی است که تداعی‌کننده اقتدار و قدرت ملی کشورهاست و قدرت ملی از مقوله‌هایی است که از تعامل چند مؤلفه به دست می‌آید؛ یعنی مقوله‌ای انتزاعی است و وجود خارجی ندارد و وجودش از ترکیب و تعامل چند عنصر حاصل می‌شود. بعضی جنس آن را از نوع توانایی می‌شناسند و آن را به مجموعه‌ای از توانایی‌های مادی و معنوی که در قلمرو یک واحد جغرافیایی و سیاسی به نام کشور وجود دارد، تعریف می‌کنند (کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

عناصر تشکیل‌دهنده قدرت ملی در نزد نخبگان سیاسی متعدد است برخی مانند اسپایک من^۱ (اسپایکمن، ۱۹۷۳: ۱۹) آنها را در عناصر موقعیت جغرافیایی، منابع طبیعی، ظرفیت صنعتی، وضعیت آمادگی نظامی، جمعیت، خصوصیات ملی، روحیه ملی و کیفیت دیپلماسی محدود می‌کنند و برخی آنها را به دو بخش ثابت (فضا، سرزمین، وسعت خاک، رشته‌کوه‌ها و موانع و عوارض طبیعی) و متغیر (جمعیت، منابع طبیعی، نهادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی) تقسیم می‌کنند (کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۷۶) اما این عوامل و عناصر در تحلیل‌های استراتژیک به مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی تقسیم می‌شوند (بابایی، ۱۳۸۴: ۱۵) که در این مقاله این تقسیم‌بندی مبنای تحلیل قرار گرفته است.

تحلیل‌ها بیانگر این است که کیفیت تعامل مؤلفه‌ها در رویکردهای مختلف، متفاوت است و اینکه هرچه برآیند فعالیت‌ها در این حوزه‌ها از هم‌افزایی^۲ برخوردار باشد، به همان اندازه توانمندی و قدرت ملی کشور بالا خواهد بود. نویسنده مقاله سعی دارد به این سؤال اصلی پاسخگو باشد که در رویکرد جمهوری اسلامی این تعامل چگونه باید باشد؟ و دولتمردان کدامین مؤلفه را اصل و مبنای توسعه دیگر مؤلفه‌ها قرار دهند؟

گرچه واژه فرهنگ در ادبیات فارسی هیچ‌گاه به مفهومی که برخاسته از ریشه کلمه باشد، به کار نرفته اما در اصطلاح بیش از سیصد تعریف از آن ارائه شده است. از جمله علامه جعفری فرهنگ را شیوه انتخاب‌شده برای کیفیت زندگی می‌داند که با گذشت زمان و مساعدت عوامل محیط طبیعی و پدیده‌های روانی و رویدادهای نافذ در حیات



1 N. J. Spykman

2. Synergy

یک جامعه، به وجود می‌آید (جعفری، ۱۳۶۲: ۲۳۴). دقت علمی در شیوه زندگی انسان‌ها ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که نوع ادراک و شناخت انسان از خود، خدا، دیگر انسان‌ها، جهان اطراف و نوع رابطه بین آنها، رفتارهای فردی و اجتماعی انسان را تعیین و تفسیر می‌کند؛ به عبارت دیگر رفتارهای انسان از یک جهت، متکی به ارزش‌ها و باورهایی است که از نوع نگاه به هستی برمی‌خیزد و از طرف دیگر به استدلال‌های فکری و اندیشه‌هایی مستند است که بر اساس نوع گزاره‌های برخاسته از شرایط و تجربیات او شکل می‌گیرد. از طرف دیگر چون فرهنگ عامل هویت‌دهی رفتارها و تعاملات فردی و اجتماعی انسان و جوامع است، بنابراین تعریف فرهنگ بدون توجه به جهات ارزشی و فکری عبارت خواهد بود از: شیوه زندگی برخاسته از اندیشه (عقل نظری) و نظام ارزشی (عقل عملی) (بابایی، ۱۳۸۴: ۵۶) که در آن شیوه زندگی اشاره به کیفیت‌گزینه‌های فردی و اجتماعی در برخوردها، تعاملات، نوع گفتارها، کردارها و پندارها دارد. عقل نظری اشاره به قوه عاقله انسانی دارد که سازنده افکار و اندیشه‌های اوست، عقل عملی بیانگر باید‌ها و نبایدهایی است که در زندگی بر اساس تجربیات و الگوهای زندگی انتخاب شده است، و عموماً به نگرش انسان به جهان و به تعبیر دیگر نوع جهان‌بینی انسان مستند است (مطهری، بی‌تا: ۶).

تفاوت شیوه زندگی یا فرهنگ ریشه تفاوت‌های فردی و اجتماعی و بیانگر شخصیت افراد است (ترابی، ۱۳۴۳: ۱۳۷) و در او چنان تأثیری گذارد که از او به «حیوان بافرهنگ» یاد می‌شود (عطار، ۱۳۷۷: ۷). از این رو همه انسان‌ها دارای فرهنگی هستند که شاکله رفتارهای آنها را می‌سازد چراکه همه انسان‌ها زندگی را بر پایه مبانی فکری و ارزشی‌گزینه‌های آنها می‌کنند و برای بقا و دوام آن تلاش نموده و به راحتی تن به تغییرات آن نمی‌دهد و حتی به مقابله افکار و ارزش‌های بیگانه برمی‌خیزد. جوامع بشری نیز بر پایه فرهنگ خاصی شکل می‌گیرند و هویت خود را مرهون دوام نظام ارزشی حاکم بر جامعه می‌شناسند و به همین صورت تفاوت‌های جوامع به تفاوت ارزش‌های حاکم در آنها برمی‌گردد.

فرهنگ علوی

مقصود از فرهنگ علوی حاکم بر جامعه ایرانی، مجموعه رفتارها و کنش‌هایی خواهد بود که بر پایه تفکر توحیدی و ارزش‌های مورد تأیید قرآن، پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین



علیه‌السلام شکل می‌گیرد و شاخص اصلی آن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. از آنجاکه سبک و شیوه زندگی انسان چیزی جز انتخاب‌های او برای چگونگی زیستن نخواهد بود، این انتخاب‌ها در عرصه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی صورت می‌گیرد. از طرفی انتخاب مفهومی است که متضمن گزینش و شاخص است تا به کمک آنها چگونگی و چه چیز انتخاب تعیین شود.

نگاهی هرچند گذرا به نوشته‌های روشنفکران - در مفهوم صحیح آن - گویای این حقیقت است که آنها همواره خواسته‌اند با رهنمودهای خود دیگران را به بهترین‌ها هدایت کنند تا مردم بدانند کجا، چرا، چگونه و چه چیز را انتخاب کنند. در فرهنگ علوی، روشنفکران و هادیانی که از سرچشمه‌های معرفت الهی سیراب شده‌اند و روح و جان خود را در پرتو انوار الهی پرورش داده و متجلی به اسم جلاله ولی‌الله شده‌اند، همان هادیان و روشنفکران حقیقی هستند که می‌توانند انسان را به درستی هدایت کنند. این حقیقت از نخستین روز آفرینش آدمی در انبیای الهی عینیت یافته و در بستر تاریخ هیچ برهه‌ای از زمان نبوده که بشر به هادیان الهی دسترسی نداشته باشد (مطهری، ۱۳۶۱: ۶).

سرآغاز هدایت علوی با انتصاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از ناحیه خداوند در سال حجه‌الوداع و روز غدیر خم آغاز شد و با سیلان آن در فرزندان معصومش تا ابد ادامه خواهد یافت؛ خط مشی که خداوند متعال بدان نعمتش را بر بندگان به اتمام رساند (مأذنه: ۳) و امروزه این پرچم در دست باکفایت ولی‌الله اعظم حضرت حجت (عجل‌الله تعالی فرجه شریف) قرار دارد که همچون خورشید عالم تاب جهان هستی از برکات و جودش سیراب می‌شود.

با فروغ این چراغ مردم از گمراهی نجات می‌یابند و با تمسک و عمل به سیاست‌های آن، انسان به شایستگی به خلیفه الهی می‌رسد (هو‌الذی جعلکم خلائف فی الارض) (فاطر: ۳۹) و جامعه انسان‌ها به مدینه فاضله تبدیل می‌شود؛ ارمغانی که خدا به انسان اعطا نموده است، نعمتی که اکثر مردم قدردان آن نیستند و به حقیقت گرانبهای آن پی نمی‌برند «و هم لایعقلون» و ارزش آن را نمی‌دانند و به ارزان خود را می‌فروشند «و هم لایعلمون»؛ (توبه: ۱۱۱) گم‌شده‌ای که مسبب آن ناآگاهی و جهل مردم است.



الگوی حکومت جمهوری اسلامی ایران

حکومت جمهوری اسلامی ایران بر اساس مقدمه قانون اساسی و رهنمودهای حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری با الگوگیری از زمامداری حضرت علی علیه السلام شکل گرفته و برای اینکه بتواند پویایی خود را در بستر زمان در مقابل تحولات داخلی و خارجی حفظ کند - چنانکه رهبر معظم انقلاب اسلامی فرمودند - باید همت خود را در این قرار دهد که بتواند به آن الگو نزدیک شود.

«همت جمهوری اسلامی باید این باشد که خود را به آن الگویی که در غدیر معرفی شد و در دوران پنج‌ساله حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام نمونه آن نشان داده شد، نزدیک کند».

«امروز در جمهوری اسلامی اگر بخواهیم سعادت کشور تأمین شود و مردم عزیز ایران با توانایی‌هایی که خدای متعال در جوهر این کشور و ملت قرار داده، به تمنیات و آرزوهای مشروع برسند، باید همان خط الگوی حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام را دنبال کنیم و دینیای خود را از روی آن حکومت، الگو بگیریم» (جمهوری اسلامی، ۱۳/۱۲/۸۰).

نزدیکی به الگوی غدیر و زمامداری حدود پنج‌ساله امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی ممکن است که بتوان شناخت کلی و ریشه‌ای از رفتارهای امیرالمؤمنین علیه السلام در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی در دو عرصه اجتماعی و فردی ارائه نمود؛ چراکه پیش از هر اقدامی نیازمند آشنایی با اصول و مبانی هستیم که جمهوری اسلامی ایران بر اساس آن شکل گرفته و نضج یافته است. این اصول به نحو کلی در اصل دوم قانون اساسی و به صورت تفصیلی و یا جزئی در کتب روایی و قرآن آمده که نیازمند مطالعه و الگوسازی بر اساس نیاز و شرایط و مقتضیات زمان است.

بنابراین برای متصدیان امور حکومتی و هر فردی که نقشی در مسائل مختلف اجتماعی دارد، ضروری است با شناخت مبانی و عناصر استراتژی امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با مسائل مختلف، بتواند ضمن الگوگیری از رفتارهای ایشان در حوزه‌های مختلف، به حفظ و تداوم انقلاب اسلامی بپردازد و با حل مشکلاتی که فراروی جامعه و مردم قرار دارد، حکومت جمهوری اسلامی ایران را به جامعه مورد نظر قانون اساسی نزدیک‌تر سازد. دوره پنج‌ساله حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام مشحون از رفتارهایی است که می‌توان از آن برای تمام لایه‌های رفتارهای فردی و اجتماعی الگو برداری نمود. گویی مشیت الهی



چنین اقتضا کرده بود حجت برای بندگان تمام شود و کیفیت برخورد حق و باطل در تمام چهره‌ها و جلوه‌ها نمایان گردد.

امروزه می‌توان رفتارهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی را در دو عرصه فردی و اجتماعی در کتب روایی مورد مطالعه قرار داد که با ارزش‌ترین و بارزترین آن نهج‌البلاغه است. چنانکه رهبرکبیر انقلاب اسلامی می‌فرماید: «ما مفتخریم کتاب نهج‌البلاغه که بعد از قرآن بزرگ‌ترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی‌بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات، از امام اول معصوم ماست» (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۷۸).

اقتدار ملی

حاکمیت حق مخصوص خداست چراکه حاکمیت لازمه مالکیت حقیقی است و مالکیت حقیقی لازمه خالقیت است؛ از این رو جز او کسی حق حاکمیت ندارد مگر به اذن و اجازه او، این حق مختص خداست که در جامعه کسی را مشخص کند تا حکومتی تشکیل داده و به امور مردم رسیدگی نماید (انعام: ۶۲؛ یوسف: ۴۰). در عین حال نباید از این نکته غافل شد که وجود دولت در زندگی اجتماعی بشر، نیازی فطری است (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۴۱). هیچ نقطه‌ای از جهان را نمی‌توان یافت که مردم آن در آن بدون حکومت زندگی کنند (سبحانی، ۱۳۶۲: ۱۰) و حکومت‌ها برای اینکه بتوانند در داخل کشور به اجرای قوانین پرداخته و در خارج از کشور از حقوق جامعه دفاع کنند، نیازمند اقتداری هستند که از تعامل رفتارهای دولتمردان در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگ و نظامی ایجاد می‌شود (بابایی، ۱۳۸۴: ۱۰). اقتدار ملی از مقوله‌هایی است که از تعامل مؤلفه‌های فوق به دست می‌آید. این مقوله به صورت مشخص دارای وجود خارجی نیست بلکه امری است که از ترکیب و تعامل چند عنصر حاصل می‌شود و به مجموعه‌ای از توانایی‌های مادی و معنوی که در قلمرو یک واحد جغرافیایی و سیاسی به نام کشور وجود دارد، گفته می‌شود (کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۷۰)؛ از این رو مفهومی که در این مقاله از اقتدار مورد نظر است با مفاهیم توتالیتری متفاوت خواهد بود.

برای تبدیل قدرت به اقتدار ویژگی‌هایی نیاز است که مؤلفه ارزش‌ها در آن از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار است به طوری که استیون لوکس با بررسی زوایای مختلف



قدرت سیاسی و مطالعه نظریات برتراند راسل، ماکس وبر، یورگن هابرماس، رابرت دال، هانا آرت، تالکوت پارسونز، میشل فوکو و ریمون آرون به این نتیجه می‌رسد که جوهره قدرت بافتی ارزشی دارد (افتخاری، ۱۳۸۰: ۳۹) و اعلام می‌کند:

«در واقع بحث من این است که قدرت جزء آن دسته مفاهیمی است که به طور ریشه‌دار به ارزش‌ها وابسته است. منظور من این است که هم تعریف و هم گونه استفاده از آن، همین که تعیین یافت به صورت غیر قابل تفکیکی با مجموعه‌ای از پیش فرض‌های ارزشی گره خورده که دامنه کاربرد تجربی آن را از پیش تعیین می‌کند» (لوکس، ۱۳۷۲: ۳۷).

نگاه دقیق و منطقی به تحلیل‌های اقتدار ملی بیانگر این نکته است که رویکردهای لائیک و غیرلائیکی به یک نقطه واحد می‌رسند که در آن قدرت و به تبع آن اقتدار منشأ دوگانه زمینی و آسمانی دارند؛ لذا مشاهده می‌شود نظام‌های سکولار نیز به اعتقادهای ارزشی - ولو در حد فردی - برای تحکیم قدرت و بازتعریف آن در اقتدار، نیاز دارند و به‌رغم اعتقاد به ضرورت عدم حضور دین در عرصه سیاست، بازیگران سیاسی به‌هیچ‌وجه از آن غافل نیستند اما نباید از این نکته غافل شد که گرایش به نقش عوامل معنوی و ارزشی در قدرت و به تبع آن در اقتدار، رویکردهای مختلفی دارد که به تناسب مقاله به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

۱. **ابزارنگری دین:** نخستین تلقی که این گروه دارند نگاه ابزاری به دین و عناصر آن است. دین را ابزاری می‌شناسند که به کمک آن می‌توان قدرت را به اقتدار تبدیل کرد و لذا در طیف ماکیاولیستی به‌رغم اعتقاد به سکولاریسم، به حاکمان توصیه می‌کنند در صورت نیاز، تخلّق به اخلاق دینی و نمایش التزام دینی برای جذب مومنان، نه تنها کاری درست بلکه ضروری است تا از این طریق بتوان اعتماد شهروندان را جلب کرد (هابز، ۱۳۸۰). بر پایه این توصیه است که در انتخابات امریکا کاندیداهای ریاست‌جمهوری خود را مسیحی و چهره مذهبی نشان می‌دهند (افتخاری، ۱۳۷۷).

۲. **الهیات سیاسی:** تحقیقات *میلتون الرین* و *الیزا کستن* نشان می‌دهد در کنار وجه پُررنگ ابزاری دین در جوامع سکولار، هنوز رگه‌های از مسیحیت بنیادگرا یافت می‌شود که مسیحیت را چیزی فراتر از یک ابزار و عاملی مستقل در حوزه سیاست می‌شناسند و با تلاش طیف وسیعی از اندیشه‌گران دینی مانند جی. بی. منز و یورگن مولتمان الهیات سیاسی در اروپا شکل می‌گیرد (افتخاری، ۱۳۸۰: ۵۰) که از نمونه‌های بارز آن می‌توان به حضور



مؤثر دین در بازتعریف قدرت و تبدیل آن به اقتدار اشاره داشت؛ به طوری که استگهاوس سخن از افول سکولاریسم می‌زند و عنصر دین را بسیار پُررنگ نشان می‌دهد:

«در کار و بار سیاست باید دین را نیز به حساب آورد... امری که دین به تنازع بکشد، سیاست نمی‌تواند به آسانی به آشتی وا دارد و آنچه را دین متحد کرده باشد، سیاست به سادگی نمی‌تواند از هم بگسلد» (استگهاوس، ۱۳۷۴: ۵۵۰).

کیفیت تعامل مؤلفه‌های اقتدار ملی

عناصر تشکیل‌دهنده ماهیت قدرت ملی در چهار مؤلفه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی هستند اما در شکل‌گیری قدرت ملی اثر کدام مؤلفه بیش از سایرین است؟ و اصولاً طرح این سؤال درست است؟ برای توسعه یک کشور به کدام مؤلفه باید توجه عمده کرد؟ آیا این اولویت‌دهی در کشورهای مختلف می‌تواند متفاوت باشد؟ در حکومت جمهوری اسلامی ایران باید به کدام مؤلفه توجه جدی نمود؟



جایگاه فرهنگ در تعامل با مؤلفه‌های قدرت ملی

از آنجاکه نحوه فعالیت در اقتصاد یا سیاست‌گذاری در بخش‌های دیگر متأثر از مبانی و ارزش‌های حاکم بر جامعه است و فرهنگ مقوله‌ای است که متضمن مبانی ارزشی و فکری جوامع و جهت‌دهنده فعالیت‌های فردی و اجتماعی است، بنابراین صبغه مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی و حتی نوع فعالیت‌های فرهنگی از مبانی فرهنگی حاکم بر رفتارهای فردی یا حکومتی که این فعالیت‌ها را انجام می‌دهد ناشی می‌شود زیرا این مبانی و ارزش‌های فرهنگی است که به سیاست، اقتصاد، امور نظامی و اجتماعی هویت بخشیده و جهت حرکت آنها را مشخص می‌سازد (بابایی، ۱۳۸۴: ۶).

این عامل سبب شده شناخت ویژگی‌ها و خصوصیات فرهنگی دیگر ملل و تلاش برای پیش‌بینی واکنش‌های متفاوت آنها در مقابل حوادث و تحولات، قدمتی طولانی پیدا کند. معروف‌ترین نمونه آن، سفر تاریخی مارکوپولو به چین و خاطرات وی در طول سفر، از آداب و رسوم ملت‌های آسیایی و اسلامی و راهنمایی او در راستای بهره‌برداری از روش‌های مناسب تعامل با این کشورهاست.

تجربه تاریخی دولت‌ها به ما آموخته است که سیاست‌گذاری‌ها در نظام اجتماعی

(داخلی و خارجی) اعم از تصمیم‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی، نخست به تأیید نظام فرهنگی جامعه رسیده، سپس به اجرا درمی‌آید. علت اینکه مشاهده می‌شود هر انقلابی به دنبال تحولات بنیادین است، به «تغییر و تحول در فرهنگ جامعه» برمی‌گردد و گرنه اگر هدف هر انقلابی، گسترش همان فرهنگ پیشین بود، نه تغییر و تحول در ابعاد مختلف نظام و نه حتی اصل قیام برای انقلاب لازم بود.

اولویت مؤلفه‌های اقتدار ملی از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

فاصله چهارده‌قرنی از زمامداری علی علیه‌السلام و وجود نهج‌البلاغه، ایجاب می‌کند با تحلیل محتوایی نهج‌البلاغه و اولویت‌بندی موضوعات مؤلفه‌های چهارگانه اقتدار ملی یعنی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی بتوان تا اندازه‌ی جوابگوی این سؤالات شد؛ به همین منظور ابتدا موضوعات بر اساس مؤلفه‌های اقتدار ملی طبقه‌بندی و فراوانی آنها شمارش شد. سپس بر اساس قوانین حاکم بر تحلیل محتوا و روش تحلیل آنتروپی (بابایی، ۱۳۸۸: ۱۲۳) موضوعات نرمالیزه شد که جمع‌بندی آن به صورت زیر است:

موضوع فراوانی نسبت موضوع‌ها درصد

موضوع	فراوانی	نسبت موضوع‌ها	درصد
فرهنگی	۸۱۱	۷ درصد	۶۹
سیاسی	۲۷۳	۲ درصد	۲۳/۳
اقتصادی	۵۵	۰/۶ درصد	۴/۷
نظامی	۳۵	۰/۴ درصد	۳
جمع	۱۱۷۴	۱	۱۰۰

جدول گویای این است که اولویت موضوعات فرهنگی از سایرین بیشتر می‌باشد، مراجعه به موضوعات فرهنگی گویای این است که از نظر امام علی علیه‌السلام فرهنگ شیوه زندگی است که جهت حرکت و سمت و سویی رفتارهای انسان را مشخص می‌سازد بر همین پایه رفتارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی و نظامی حضرت علی علیه‌السلام بر اساس مؤلفه فرهنگی هویت و جهت یافته و شکل می‌گرفت.



مبانی و لایه زیرین فرهنگ از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

بر اساس یافته‌های محقق مؤلفه‌های واقع‌نگری، حق‌مداری، کمال‌جویی، خدامحوری و انسان‌مداری مبانی و لایه زیرین فرهنگ از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را شکل می‌دهد و فراوانی این موضوعات به صورت زیر می‌باشد.

موضوع	فراوانی	درصد
واقع‌نگری	۱۱۱	۳۳ درصد
حق‌مداری	۷۴	۲۲ درصد
کمال‌جویی	۵۸	۱۷ درصد
خدامحوری	۵۰	۱۵ درصد
انسان‌مداری	۴۶	۱۳ درصد
جمع‌بندی	۳۳۹	۱۰۰



فصلنامه علمی-پژوهشی

۴۸

دوره سوم
شماره ۹
بهار ۱۳۸۹

نمودار و نتایج، بیانگر این است که موضوع واقع‌نگری در اولویت قرار دارد و موضوعات دیگر از این موضوع انشعاب دارند. به معنای دیگر واقع‌نگری علت‌العلل همه رفتارهای امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. ایشان بر اساس بصیرت علمی، جهان و امورات آن را به صورتی می‌دیدند که در نظام آفرینش تعریف شده‌اند که در آن انسان را موجودی معرفی می‌کرد که همه امورات جهان برای فراهم نمودن زمینه‌های کمال و سعادت او آفرینش یافته‌اند «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». (نحل: ۱۲) به قول سعدی:

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

عنصر واقع‌بینی

در اصطلاح فلاسفه «واقع» به چیزی اطلاق می‌شود که در نفس الامر است (سجادی، ۱۳۶۷) و در عرفان عبارت از معنایی است که «اندر دل پدید آید و بقا یابد؛ برخلاف خاطر» (همان، ۵۹۶). در اینجا مقصود از واقع همان نگاه فلسفی است؛ یعنی نفس الامر را دیدن و

بر اساس آن مدیریت نمودن و مقصود از نفس الامر «حقیقت کار یا حد ذات هر شی و به عبارتی، حقیقت عالم» (دهخدا، ۱۳۷۹، ج ۱۳) است که با علم آشکار می‌شود.

در قاموس فرهنگ علوی، عالم هستی در نظامی شکل گرفته و تکوین یافته که ضمیر باطنی آن از طریق علم کشف می‌شود. دریافت این حقایق زمینه‌های را فراهم می‌کند که به کمک آن انسان جهان را به تسخیر درآورده و در آن سلطه می‌راند. «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَا طْنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (لقمان: ۲۰).

بستر تاریخ نمایشگاه صحنه‌هایی است که این توانمندی‌ها را به صورت‌های مختلف به نمایش گذاشته شده است. یکی از اینها، گفت‌مان حضرت سلیمان علیه‌السلام با وزیران و یاران خویش است که طی آن از آنها خواسته می‌شود تخت ملکه سبا را در نزد او حاضر نمایند «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ» (نمل: ۳۸) که عفریتی از جن اظهار می‌دارد: من پیش از آنکه تو از جایگاه خود برخیزی آن را به حضورت آرم و من بر آوردن تخت او قادر و امینم: «قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِينٌ» (نمل: ۳۹). در این میان کسی (آصف بن برخیا یا خضر) که به علمی از کتاب الهی دانا بود گفت: من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، تخت را بدین جا آرم (و همان دم حاضر نمود). چون سلیمان تخت بلقیس را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که (نعمتش را) شکر می‌گویم یا کفران می‌کنم و هرکه شکر کند شکر به نفع خویش کرده و هرکه کفران کند همانا خدا (از شکر خلق) بی‌نیاز و کریم است. «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُكُمْ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ» (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۵۱۷).

بر اساس احادیث، آصف بن برخیا (مجلسی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴: ۱۱۳) این توانمندی را با دست یافتن به یک مرتبه از هفتادوسه مرتبه علم کتاب تکوین الهی، به دست آورده بود. حال تصور کنید انسان‌هایی که به تمام یا بخشی از این مراتب علمی دست می‌یابند، چه قدرت‌ها و توانایی‌هایی را در اختیار می‌گیرند؟! تمام این علم بر اساس روایات، نزد امامان علیه‌السلام بوده و بیانات ایشان از وقایع آتی در قالب ملاحم، حاکی از این واقعیت است (نامه ۵۳).



ظهور عنصر واقع‌نگری در مؤلفه‌های قدرت ملی

گفته شد قدرت ملی حاصل برآیند هم‌افزایی بین مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و نظامی است. در کلمات حضرت علی علیه‌السلام این امر به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده است. ایشان بر اساس علم واقع‌بین دریافته بود که پدیده قدرت و اقتدار ملی در سایه افزایش و ترکیب هم‌افزایی مؤلفه‌های فوق ممکن می‌شود. وقتی طلیعه عهدنامه مالک اشتر را با چهار جمله مزین ساخته و آن را از اهداف اصلی انتصاب ایشان به فرمانداری مصر اعلام می‌کند، حاکی از این واقعیت است که حکومت و جامعه در صورتی به توسعه پایدار می‌رسد که هر چهار مورد با هم لحاظ گردد.

«هذا ما امر به عبدالله علی امیر المؤمنین، مالک بن الحارث الاشر فی عهده حین ولاء مصر: بجایه خراج‌ها، و جهاد عدوها، و استصلاح اهلها و عماره بلادها» (نامه ۵۳).

اگر ترتیب کلام حضرت علی علیه‌السلام را بر اساس نظم عقلایی و منطقی در نظر بگیریم، با توجه به اوج فصاحت و بلاغت موجود در کلام ایشان، نتیجه ابتدایی و اهداف اصلی در زمامداری عبارتند از:

اول: جمع‌آوری مالیات و خراج برای تأمین بودجه عمومی؛

دوم: ایجاد امنیت و فضای لازم برای اصلاح و سرمایه‌گذاری، تفکر و عمل؛

سوم: تربیت و آموزش افراد جامعه در راستای اهداف و ساختار حکومتی؛

چهارم: آبادانی سرزمین.

با جمع‌آوری مالیات و تأمین بودجه لازم و گسترش فضای سالم فکری و امن، امکان آموزش، تربیت، اصلاح و توسعه انسانی فراهم شده و در نتیجه آن، سرمایه‌گذاری، توسعه، رشد، رفاه و آبادانی حاصل خواهد شد. یعنی در منظر امام علی علیه‌السلام برای ایجاد هر نوع آبادانی در شهرها، نیازمند آموزش و تربیت انسانی لازم هستیم. به طور طبیعی این وضعیت زمانی تحقق خواهد یافت که از لحاظ فکری فضای امنی برای جامعه فراهم شده باشد. منطق عقلایی حکم می‌کند این شرایط، زمانی در یک جامعه ممکن خواهد شد که جامعه از توان مالی برخوردار باشد، چراکه بدون توان مالی نه امکان تهیه سرباز و تجهیزات و لوازم معیشت مردم ممکن است، و نه می‌توان فضای امن را با از بین بردن فقر و فساد ایجاد کرد. از طرفی همه اینها به نحوی به آبادانی، حاصلخیزی، تجارت و تولیدات کشور برمی‌گردد تا بتوان از طریق اخذ مالیات و خراج لازم، به نیازمندی‌های فوق سر و سامان داد. به زبان فلسفی،



جمع‌آوری مالیات و ایجاد امنیت، تقدم رتبی و علی بر آموزش و اصلاح دارند. اساس در حکومت همان اصلاح جامعه است، ولی به این هدف نمی‌توان رسید مگر اینکه ابتدا سه مورد دیگر مهیا شود؛ همانند دَری که بازشدنش منوط به گرفتن دستگیره و فشار لازم بر آن است. نتیجه سخن اینکه، حضرت بر اساس عنصر واقع‌بینی در امر زمامداری، بر مؤلفه‌های قدرت ملی با ترکیب و ارتباط خاصی که بین آنهاست، تأکید می‌کند و از فرماندارش می‌خواهد با سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی (نامه ۵۳) که برای هر کدام تعریف می‌کند، امر زمامداری را انجام دهند.

جایگاه واقع‌بینی در اقتدار ملی از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

نگاه واقع‌بین امام علیه‌السلام به جهان هستی در ابعاد مختلف ویژگی‌های خاصی دارد که در اینجا به بخشی از آنها که در قدرت و بازتعریف آن در اقتدار ملی نقش‌آفرین هستند، اشاره می‌کنیم:

آزادی در پارادایم واقع‌بین علی علیه‌السلام

آزادی مفهومی است که همواره با قیدوبند همراه می‌شود. به معنای دیگر، در تعریف آن همواره رهایی از قیدوبند به آزادی اطلاق می‌گردد. اصولاً جایی که قیدوبندی نیست، سخن از آزادی معنایی نخواهد داشت و به همین دلیل، در مقام سؤال از آزادی، همواره جواب «آزادی از چه چیز؟» مطرح می‌شود.

وقتی سخن از آزادی در قاموس فرهنگی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌زنیم، باید نخست به این سؤال جواب داد که در نزد ایشان قیدوبند به چه چیزهایی اطلاق می‌شود؟ چه چیزهایی انسان را در محدودیت قرار داده و مانع حرکت و رشد او می‌شود، تا رهایی از آنها آزادی محسوب شود؟»

حضرت علیه‌السلام انسان را موجودی ملکوتی می‌شمرد و او را محدود به این دنیا و وابستگی‌های آن نمی‌دانست. آنچه در دنیا خلق شده برای او بوده (خطبه ۱۴۳) تا با تسخیر در آنها بتواند انا الیه راجعون را به‌درستی انجام دهد. از این رو، هر آنچه در این مسیر مانع رشد و تعالی انسان می‌شود، قیدوبند دانسته و رهایی از آن را آزادی اطلاق می‌کند: (و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً). (نامه ۳۱)



در مفهوم اجتماعی نیز حضرت بر این اصل استوار بود که انسان در هر منظری که باشد، نباید امکان رشد را از او گرفت، زیرا رشد و تکامل آدمی به صرف انتخاب‌های رفتاری او ممکن می‌شود. مادامی که این انتخاب‌ها، سبب تجاوز به حقوق دیگران نمی‌شد، اجازه تعدی به کسی را نمی‌داد. به نمونه‌هایی از این رفتارها نگاه می‌اندازیم:

آزادی در بیعت و رأی‌گیری

آزادی در رأی دادن و بیعت، از ویژگی‌های مردان الهی و حکومت‌های دموکراسی است. خلافت علی علیه‌السلام در حالی آغاز شد که در خانه نشسته بود و مردم چنان با شعار «البیعه البیعه» به آنجا هجوم آوردند که از ازدحام، حضرت به جان فرزندانش ترسید. ایشان فرمود: به سراغ دیگران بروید، من اگر در مقام وزارت و مشاوره باشم، بهتر از این است که در این شرایط زمام امور سیاسی و اجتماعی را به دست گیرم. دست مبارک را از بیعت می‌کشید، ولی ازدحام و شور و شوق مردم و قبول شرایط ایشان، سرانجام دست علی علیه‌السلام را برای بیعت باز نمود. (خطبه‌های ۳ و ۵۷ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و نامه ۵۴ و ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۶۷، ج ۴: ۸). بعد از بیعت نیز با کسانی که از بیعت امتناع کرده بودند، کاری نداشت (خطبه ۷۲).

حضرت نه تنها برای رأی‌گیری و بیعت کسی را مجبور نکرد، حتی بعد از حکومت نیز هیچ محدودیتی را به اجرا نگذاشت. حتی مخالفین آن حضرت به راحتی در محیط مدینه رفت و آمد داشته و از خزانه دولت مستمری خویش را نیز دریافت می‌نمودند. ایشان در برابر کسانی که برای رفع شبهه و تشخیص باطل اجازه حضور در میدان خواستند تا با تشخیص باطل علیه آن وارد جنگ شوند، فرمود: «مرحبا و اهلاً هذا هو الفقه فی الدین و العلم بالسنه من لم یرض بهذا فهو خائن جائر» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۸۶).

آزادی اقلیت‌های مذهبی

حضرت علی علیه‌السلام برای اقلیت‌های مذهبی و مخالفین اعتقادی خود ارزش و احترام قائل بود. در نامه‌ای که به یکی از عاملان خود می‌نویسد، چنین می‌فرماید: «اما بعد، دهقانان شهر تو شکایت دارند که با آنان درستی می‌کنی و سختی روا می‌داری، ستمشان می‌ورزی و تحقیرشان می‌کنی. من درباره آنان اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک



شدن یافتم؛ چون مشرکند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند؛ زیرا با ما هم‌پیمانند و در پناه اسلام هستند؛ پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم‌آمیز، رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه‌روی را در نزدیک کردن و دور کردن رعایت کن» (نامه ۱۹).

هنگام عزیمت یکی از عاملان به مأموریت، به او فرمود: «ایاک ان نضرب مسلماً او یهودیاً او نصرانیاً فی درهم خراج» (کلینی، ج ۳: ۵۴۰).

از این سخنان چنین استنباط می‌شود که حضرت علی علیه‌السلام عدالت را در مورد خودی و بیگانه یکسان اجرا می‌نمود و مایه لطف و رحمتش شامل حال دوست و دشمن می‌شد و نسبت به رعایت حقوق افراد - حتی اگر مخالف اعتقادی بودند - احساس مسئولیت می‌کرد و نسبت به پایمال شدن حقوق افراد هر چند هم کیش او نبودند نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد. شدت حزن ایشان در تعدی به یک زن یهودی و کندن خلخال از پای او، آوازه‌عام و خاص است. بر اساس این استراتژی بود که به حاکم خویش، مالک اشتر نوشت:

«مهربانی، خوش‌رفتاری و نیکویی با رعیت را در دل خود جای ده و چون جانوران درنده‌خو با آنها نباش، زیرا آنان از دو حال خارج نیستند: یا برادر دینی تواند یا در آفرینش مانند تو هستند (نامه ۵۳).

آزادی بیان

علی علیه‌السلام با تبعیت از حکم الهی (زمر: ۱۸ و بقره: ۱۱۱) و سیره نبوی، خود و نمایندگانش آزادانه در بین مردم نشسته و فاصله فیزیکی بین خود و مردم را به صفر رسانده بودند، به طوری که مردم آزاده به هر صورتی که می‌خواستند، مطالب و انتقادهای خود را به عرض حضرت می‌رسانند.

دامنه این آزادی تا آنجا بود که سوده دختر عمار حمدانی برای شکایت از والی وقت، بعد از طی مسافتی به حضور ایشان رسید، با بیان مطالب خود حضرت علیه‌السلام را متقاعد نموده، حکم عزل آن والی را از ایشان گرفت و راهی سرزمین خود شد. (مجلسی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴۱: ۱۱۹)

حتی برای دسترسی عموم مردم خصوصاً ضعفاً به مالک اشتر می‌فرماید:



«ای مالک برای افراد دردمند و نیازمند یک مجلس عمومی تشکیل بده و ساعاتی از وقت خویش را در اختیار آنها بگذار و در آن مجلس همراه با تواضع و فروتنی بنشین و شرطه‌ها و پاسدارانت را از جلوی مردم بردار، تا مردم بدون رعب و نگرانی سخن گویند، چنانچه برخی از آنان دور از آداب متانت و ادب سخن گفت، تو با تحمل و گذشت از آنها چشم‌پوشی کن!» (نامه ۵۳).

عملکرد احزاب مخالف

پایبندی حضرت علیه‌السلام به اصول انسانی و آزادی انسان در انتخاب منش زندگی و هویت‌دهی به چهره اخروی، در مورد همه حتی مخالفین رعایت می‌شد.

در زمان ایشان خوارج مهم‌ترین حزب داخلی مخالف بودند و علیه امام علیه‌السلام شایعه‌سازی کرده و در انظار عمومی به حضرت علیه‌السلام اهانت می‌کردند و با ایجاد جوسازی و اغتشاش، سخنرانی‌های امام را به هم می‌زدند. روزی امام علیه‌السلام در جمع عده‌ای مطلبی فرمود. یکی از خوارج آنجا بود، گفت: «خدا بکشد این مرد را، او چقدر دانا است! مردم شمشیرها را کشیده و برای کشتن او برخاستند، اما حضرت فرمود: آرام باشید، دشنام را با دشنام باید پاسخ داد یا بخشیدن گناه؟» (قصار، ۴۲۰)

خوارج کینه و حسادت خود را به امام علیه‌السلام از هر راهی اظهار کرده و به مقایسه امام علیه‌السلام با معاویه می‌پرداختند و در جلسات سری علیه ایشان برنامه‌ریزی می‌کردند. اما امام علیه‌السلام تا زمانی که فساد و آزار و اذیت آنها تنها متوجه ایشان بود و به وحدت جامعه آسیبی نمی‌رساندند، به هیچ‌وجه آنها را توقیف و زندانی نکرد، تا اینکه جمع شده و در خارج شهر به طور علنی دست به طغیان و کشتار زدند که باز امام علیه‌السلام بعد از سخنرانی‌ها و اتمام حجت به صورت‌های مختلف، اجازه نبرد با آنها را صادر نمودند. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۶: ۲۳۵۷). حتی در مورد افراد بازمانده از جنگ و فراری‌ها اجازه تعقیب ندادند و آنها آزادانه رفت‌وآمد می‌کردند. امام علیه‌السلام سهم آنها را از بیت‌المال می‌داد و حتی به یارانش فرمود:

«بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرد، مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است» (خطبه ۶۱).



عنصر حق‌مداری

حق در لغت به معانی «ثابت، موجود ثابت (منتهی الارب) و یا ثابتی که انکار آن روا نباشد» آمده است. در اصطلاح، در علوم مختلف بر اساس موردی که استعمال شده، مفهوم خاصی پیدا کرده است، اما همه آنها متضمن مفهوم وجودی هستند (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۹). حقیقت به امری گفته می‌شود که مطابق با واقع است و مقابل آن کذب و دروغ است (دهخدا، ۱۳۷۹، ج ۶: ۸۰۲۹).

امام علیه‌السلام در تبیین حق‌گرایی، ابتدا به بیان حقیقت‌های ثابت و شگرف عالم آفرینش می‌پردازد و با اثبات خدایی که ایجادکننده همه حقایق و هستی‌هاست، تصویری از نظام و سنت و قوانین تغییرناپذیر آن به بشریت عرضه می‌دارد (خطبه ۱) و با بیان جایگاه انسان در این نظام و هدف خاصی که بدان آفریده شده است، به استراتژی، سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی می‌پردازد که او را با هویت راستین به مقصد نهایی می‌رساند (خطبه‌های ۱، ۱۰۴ و ۱۱۸).

در فرهنگ علوی، پیامبران همان مدیران الهی هستند که مدیریت، هدایت و راهبری انسان‌ها به طرف کمال راستین را به عهده گرفته‌اند و رهاورد تلاش آنها، ارائه بایدها و نبایدها (حلال و حرام‌ها) یا سیاست‌هایی است که هویت راستین بشری را به تصویر می‌کشد و او را قادر می‌سازد تا با رعایت آنها، به سهولت به آن هویت دست یابد. از این رو، میزان موفقیت و سعادت یا شکست و شقاوت را، در گرو آموزه‌هایی می‌شناسد که از آنها به جا مانده است (خطبه ۱۰۰).

عنصر حق‌مداری در مؤلفه‌های اقتدار ملی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

الف - مؤلفه سیاسی

از نگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام سیاست از مبانی فرهنگی نشأت می‌گیرد و فرهنگ به سیاست سمت و سو و هویت می‌دهد. در طول زمامداری حضرت هر کاری که کوچک‌ترین مغایرتی با عناصر فرهنگ داشت، به شدت با مخالفت وی روبه‌رو می‌شد. در تقسیم بیت‌المال (نامه ۴۳) و مناصب حکومتی، جز به شیوه برخاسته از قرآن و سنت رسول خدا(ص) عمل نمی‌کرد، چراکه عامل قرب الهی را، عمل بر پایه حق می‌دانست: ان افضل الناس عندالله من كان العمل بالحق احب الیه (خطبه ۱۲۵).



سال‌های بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص)، سال‌هایی بود که جامعه اسلامی رفته‌رفته به امتیازدهی به افراد متنفذ و وابستگان دربار خو گرفت، درحالی‌که علی علیه‌السلام در این خصوص صلابت عجیبی نشان می‌داد و در برخورداری از مناصب و حقوق یا برخورد با افراد خاطی، توجهی به ملاک‌های نفوذ و وابستگی افراد نداشت. در نامه‌ای به یکی از فرمانداران خاطی می‌نویسد: «اگر حسنین به عملی که تو به آن آلوده شدی، دست می‌زدند، همان کاری را می‌کردم که با تو انجام دادم» (نامه ۴۱).

به همین نحو، در جواب توصیه و اصرار بعضی اصحاب مبنی بر انعطاف‌پذیری متناسب با شرایط، می‌فرمود: «تأمرونی ان اطلب النصر بالجور فی من ولیت علیه و الله ما اطور به ماسمر سمیر» (خطبه ۱۲۴) «از من تقاضا می‌کنید که پیروزی و موفقیت در سیاست را به ستمگری و پایمال کردن حق مردم ضعیف به دست آورم! به خدا قسم تا شب و روزی در دنیاست، تا ستاره‌ای در آسمان در حرکت است، چنین نخواهم کرد».

صراحت و صداقت در سیاست، یکی دیگر از مواردی بود که حضرت علیه‌السلام بر اساس عنصر حق‌مداری تابع آن بود و مورد اعتراض یاران واقع می‌شد. آنان می‌گفتند: «سیاست این همه صداقت و صراحت بر نمی‌دارد، یک مقدار خدعه و دغل‌بازی هم باید در آن قاطی کرد، چاشنی سیاست، دغل‌بازی است» (مطهری، ۱۳۶۸: ۲۸). به ایشان ایراد می‌گرفتند که چرا علی علیه‌السلام مثل دیگر سیاست‌مداران ابتدا به معاویه فرصت نمی‌دهد تا بعد از استحکام حکومت، به مبارزه با او برخیزد؟ ولی علی علیه‌السلام می‌فرمود: «ما برای احیای اسلام و احکام آن، حکومت را به دست گرفتیم» (خطبه ۱۳۱). اسلام آمده با این سیاست‌ها مبارزه کند؛ اسلام پاسدار انسانیت است و این امور شیطنت بوده و نتیجه‌ای جز دوری از حقایق دربر ندارد. اسلام پاسدار درستی، حقیقت و عدالت است. یکی از فلسفه‌های وجودی اسلام، پایمردی و مقابله با این نوع سیاست‌هاست. نتیجه این دو عملکرد چنین می‌شود که علی علیه‌السلام در بستر تاریخ، نه تنها به فراموشی سپرده نشده، بلکه قبله آمال و آرزوی مردان حقیقت‌جو و سعادت‌خواه دنیا در هر دین و مذهب شده است. او به رنگ زمان خویش درنیامد تا در آن ماندگار شود، بلکه بر زمان غلبه نمود و زمان را با خود همراه و تفسیر کرد.

علی علیه‌السلام در پاسخ به انسان‌های ظاهرنگر، فرمود: «گمان نکنید معاویه از من تیزبین‌تر است، نه، این‌طور نیست، او در سیاست خدعه و فجور و تبهکاری به کار می‌برد



و من از آن بیزارم. هدف او یک هدف شوم و پلید است و از هر راه پلیدی، ولو آدم‌کشی، هتک نوامیس، وعده و وعیدهای دروغین، غارت و ارباب، به سوی مقصودش می‌رود. برای هدف پلید، ابزار و وسایل پلید می‌توان انتخاب نمود، اما من که به خاطر اصول عالی اسلامی و انسانی قیام به امر کرده‌ام و هدفم اصلاح انسانیت و مبارزه با این زشتی‌ها و نابه‌کاری‌هاست، نمی‌توانم هدف خود را زیر پا بگذارم و سیاستی مبتنی بر ظلم و ستم و دروغ‌پردازی پیش بگیرم. اگر نبود که غداری و مکاری و منافق‌گری مغبوض خداوند است، آن وقت می‌دیدید که من چه اندازه توانا هستم. من و او در دو راه متباین، با دو هدف متفاوت قدم برمی‌داریم و وقتی اهداف متفاوت شد، وسایل نمی‌تواند یکی باشد» (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۵۸).

ب - مؤلفه اقتصادی

در امور اقتصادی حضرت علیه‌السلام پایه رشد و توسعه را امر کشاورزی و آبادانی زمین می‌دانست و در این امر، ضمن اینکه خود در کنار سایر کارها به کشاورزی می‌پرداخت، به دیگران نیز توصیه می‌کرد در این امر کوشا باشند و می‌فرمود: همواره اصل مال را حفظ نمایید و تنها از میوه و درآمدش بخورید و انفاق نمایید و هرگز نهال‌های درخت خرما را نفروشید، تا همه این سرزمین یکپارچه به گونه‌ای زیر درختان خرما قرار گیرد که راه یافتن در آن دشوار باشد (نامه ۲۴). حتی به عاملین حکومتی و متصدیان جمع‌آوری مالیات توصیه می‌کرد وضعیت معیشتی مردم را مراعات نموده و در دریافت مصالح، همواره پرداخت‌کننده‌های مالیات را مدنظر داشته باشند. در امور تجارت به فرمانداران خویش در شهرهای مختلف توصیه می‌کرد به ارزش کار تاجران توجه نموده و عمل آنها را به دیده احترام بنگرند و در قبال زحماتی که در فرایند تهیه لوازم مورد نیاز مردم متحمل می‌شوند، مورد توجه زمامداران و همه مردم قرار گیرند (نامه ۵۳).

در توزیع درآمدهای دولت و بیت‌المال به اندازه‌ای در عدالت اجتماعی اصرار داشت که در تقسیم آن، همه را به یک دید نگاه می‌کرد و حتی مخالفین از دریافت سهمیه محروم نمی‌شدند (خطبه ۱۵).

ج - مؤلفه اجتماعی

در برخورد‌های اجتماعی با مردم، فروتن، نرم‌خو و گشاده‌رو بود (خطبه ۲۷) و میزان را حال خود مردم قرار می‌داد و اظهار می‌داشت با مردم چنان برخورد کنید که دوست دارید



با شما برخورد کنند و آنچه بر خود دوست می‌دارید بر دیگران نیز دوست بدارید و اخلاقی که بر خود ناشایست می‌دانید بر دیگران نیز زشت و ناپسند بدانید (خطبه ۳۱).

د - مؤلفه نظامی

در امور نظامی نیز تأکید داشت حاکم باید با مهربانی خواسته‌های نظامیان را برآورده ساخته و آنان را مورد تشویق قرار دهد. از رنج‌ها و تلاش‌های آنان قدردانی کرده و زحمت و تلاش آنهایی که دارای رتبه بالای نظامی نیستند کوچک و خرد نشمرد. با انجام این کارها و رسیدگی به اوضاع خانواده‌های آنها، رضایت آنها به حکومت جلب شده و آسوده خاطر به مبارزه می‌پردازند (خطبه ۵۳).

تاریخ جایی را نشان ندارد که علی علیه‌السلام در آن، نظامیان را در جهت منافع فردی و قومی به کار گیرد، بلکه آنچه از آن ضبط کرده و به خاطر سپرده است، برخورد شدید حضرت با کسانی بوده که به نحوی در صدد سوءاستفاده از این نیرو بوده‌اند (علیخانی، ۱۳۷۹: ۱۰۴).

بنابراین، استراتژی حق‌مداری امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، همان جاده و صراط مستقیمی است که رهروی خویش را در کوتاه‌ترین فاصله ممکن به مقصد می‌رساند و هر نوع انحراف از آن، سبب دوری از هدف می‌شود: (الیمین و الشمال مضله و الطریق الوسطی هی الجاده) (خطبه ۱۶). این جاده همان سنت الهی و نبوی است که در قالب کتاب خدا و سیره نبوی در اختیار مردم قرار گرفته است: (علیها باقی الکتاب و آثار النبوه) (خطبه ۱۶) و راه نجات بشریت تنها با تمسک به سیاست‌ها و آموزه‌های برخاسته از آنها میسر خواهد بود: (الیها مصیر العاقبه)، (خطبه ۱۶) و هر کس برخلاف این سنت‌ها و آموزه‌ها ادعا کند و شیوه‌ای ناحق برای زندگی انتخاب کند، بی‌شک به هلاکت رسیده و به ناکامی در هدف دچار خواهد شد: (هلک من ادعی و خاب من افتری) (خطبه ۱۶).

۳. ظهور عنصر کمال‌جویی در مؤلفه‌های اقتدار ملی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

در فرهنگ علوی انسان‌ها به جهت مراتب وجودی دو نوع کمال دارند که با دستیابی به آنها به تکامل و رضایت‌مندی می‌رسند و حکومت‌ها ابزاری هستند که می‌توانند او را در این راه یاری رسانند:

(۱) **کمال علمی:** در این مرحله، انسان به جایگاهی می‌رسد که تمام اطلاعات در دست او قرار می‌گیرد، دنیایی از اطلاعات می‌شود که در جسم کوچک انسان جمع شده است. مرجع و کتاب



آفرینش قرار می‌گیرد که هر حرفش بیانی از اسرار واقع می‌شود.

دواؤک فیک و ما تشعر و دواؤک منک و ما تنظر

و تحسب أنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر

و أنت الكتاب المبین الذی بأحرفه یتظهر المضمیر (دیوان امام علی (ع)، ۱۳۸۰: ۱۷۵)

۲) کمال عملی: در این مرحله انسان تمام وابستگی‌ها و عُلقه‌های دنیوی را از خود جدا می‌کند. به جای اینکه او وابسته به دنیا شود دنیا وابسته او می‌شود. در مباحث مدیریت و سازمان، مدیر یا کارمند به اندازه‌ای رشد می‌کند به جای اینکه او وابسته به سازمان باشد، سازمان وابسته به او می‌شود.

بنابراین از آنجاکه کمال، افزایش و زیادت‌ی است که یک موجود در محیط هستی و وحدت خود به آن می‌رسد، (مطهری، بی تا: ۶۳) کمال کارکنان که در محیط سازمان متولد، رشد و به تکامل می‌رسند به این خواهد بود که در سازمان چنان رشد فردی و اجتماعی پیدا کنند که او را مرجع همه تصمیم‌ها بشناسند و حیات و پویایی سازمان وابسته به فعالیت‌ها و تصمیم‌های او باشد.

۵۹

نقش فرهنگ در اقتدار
ملی از دیدگاه...

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بر اساس علم واقع‌بینی و نفس‌الامری که داشتند، تکامل انسانی را در رفتارها و کارهایی می‌دانستند که ناشی از ایمان بوده و از مصادیق عمل صالح محسوب شود، استعدادهای انسانی را در مسیری که برایش مشخص کرده‌اند به روز کند و به تکامل برسد. یعنی تکامل او را در عملکردهایی می‌دانستند که از نوع وجودی بوده و مساوی با وجود انسان باشد تا او را به جلو ببرد و بر او چیزی از سنخ وجودی بیفزاید. حضرت علیه‌السلام از این راه و مسیری که تکامل انسان را ممکن می‌سازد، به نام شریعت یاد می‌کند که رهرو خویش را به شرط تمسک به آن به سلامت به مقصد می‌رساند. این شریعت و راه یکی بیش نیست؛ چراکه انسانیت انسان‌ها یک معنی بیشتر ندارد: «الا و انّ شرایع الدّین واحده و سُبُلُه قاصِده، مَنْ اَخَذَ بِهَا لِحِقِّ وَ غَنِمَ وَ مَنْ وَ قَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ» (خطبه ۱۲۰).

در این استراتژی، تقوا و توجه به سیاست‌های اعلام‌شده تنها ابزاری است که می‌تواند انسان را به‌درستی در مسیر نگه دارد و امکان انحرافات او را به صفر برساند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹: ۷) عقل سلیم و توجه به پیام‌ها و استدلال‌های او کمک دیگری است که در این مسیر، پیش پای او قرار گرفته تا او را هرچه سریع‌تر و با کمترین صدمات ممکن به هدف برساند. (خطبه ۱۲۰).

حضرت خود را هادی و راهبر اصلی این استراتژی می‌دانستند که پیروان خود را به سلامت به بهشت و سعادت الهی رهنمون می‌سازد: «ان اطعمونی فانی حاملکم ان شاء الله علی سبیل الجنه.» (خطبه‌های ۱۵۶ و ۱۹۷) و در این مسیر از سیاست‌هایی پیروی می‌کردند که از قرآن و پیامبر خدا (ص) دریافت نموده‌اند؛ (خطبه‌های ۱۶۰ و ۱۹۰) پیامبری که مراحل تکامل و جودی انسانی را طی نموده و تجسم عینی انسان کامل گردیده و جانش با جان‌ها یکی شده و همهٔ مراحل طولی و عرضی را دربرمی‌گیرد و از نقص و کاستی انسان‌ها رنج می‌برد: (مطهری، ۱۳۶۲: ۸۰) «لقد جائکم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ علیہ ما عنتم حریصٌ علیکم» (توبه ۱۲۸) و «و لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یومنوا بهذا الحدیث اسفاً.» (کهف ۶). او نیز به تبعیت از رسول خدا (ص)، تمام مراحل چهارگانهٔ تکامل انسانی را طی کرده بود، (مطهری، ۱۳۶۲: ۵۴). به طوری که همانند پیامبر (ص) از گرسنگی، برهنگی، مظلومیت، محرومیت، بیماری و فقر مردم رنج می‌برد و درد می‌کشید تا آنجا که نمی‌توانست در بستر خود با شکم سیر بخوابد؛ دل‌نگران از اینکه مبدا در اقصی نقاط کشور شکم گرسنه‌ای باشد (نامه ۴۵).

حضرت به جهت طی مراحل تکامل انسانی و آشنایی با تمام چالش‌های این مسیر، تنها عملی را هم‌سنگ و جود انسانی می‌دانست که مصداق عمل صالح بوده و از ویژگی‌های آن برخوردار باشد. (خطبه ۲۳ و نامه ۵۱) ایشان تکامل انسانی را به اعمالی می‌دانست که هویت درونی او را متناسب با سرای دیگر مهیا می‌سازد، و صرف توجه به امور مادی و مادیات را مایهٔ ضلالت و دوری از مسیر حقیقی برمی‌شمرد (خطبه‌های ۲۸ و ۲۰۳). اظهار می‌داشت مشکلات و سختی‌های این راه را نیز با هویتی که از تحقق هدف نهایی خواهید یافت، بر خود آسان سازید. یعنی حضرت این سخن را به‌درستی می‌شناخت که وسایل و ابزارها در سایه اهداف توجیه شده و رنگ می‌گیرد: «فوالله لولا طمعی عند لقائی عدوی فی الشهاده، و توپینی نفسی علی المنیه، لاحببت الا لقی مع هولاء یوماً واحداً و لا التقی بهم ابداً.» (نامه ۵۳) «فلو شغلت قلبک ایها المستمع بالوصول الی ما یهجم علیک من تلک المناظر المونقه لَزَهَقَتْ نفسک شوقاً الیها» (خطبه‌های ۸۴، ۱۲۶ و ۱۶۵). از این رو، بخشش مال را در صورتی عامل رشد و تکامل صاحب مال می‌شناخت که فقط در مسیر و راه‌هایی که خداوند اجازه داده است، انجام گیرد.



۴. ظهور عنصر خدامحوری در مؤلفه‌های اقتدار ملی

الف - مؤلفه فرهنگی و اجتماعی

در جمیع مراتب زندگی باید به روشنی دانست که حرکت کلی تعریف شده برای حیات انسانی، رفتن به سوی خداست: «انا الیه راجعون» (بقره ۱۵۶) و «انّ الغایه امامکم» (خطبه ۲۱). وقوع این امر مهم در صورتی ممکن است که در مراحل مختلف زندگی، نوعی اتحاد در رویه و عمل بین بخش‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و نظامی به وجود آمده و همه آنها با وجود تفاوت‌های رفتاری، یک هدف را مدنظر گرفته و با همسویی با کلیت نظام حیات انسانی، حرکت به سوی الله را فراهم سازند.

در این تلاش، موفقیت از آن کسانی است که هیچ نوع رفتار غیرالهی در آنها دیده نشده و با اتخاذ روشی برخاسته از آیات الهی سبکبال شده، نظاره‌گر حیات اخروی شوند: «تَخَفُّوْا تَلْحَقُوْا» (خطبه ۲۱) و خیر اضافه شده از طرف خداوند را با به‌کارگیری دستورات و شیوه‌های زندگی ارائه شده از طرف او، سبیل و الگوی زندگی خود قرار دهند: «من اتّخذ قوله دلیلاً هدی» (خطبه ۱۴۷). هیچ امری را جز رضایت الهی و سنت رسولش (ص)، چراغ هدایت خویش قرار ندهند (خطبه ۱۴۹). چراکه رضایت الهی می‌تواند جایگزین هر چیز باشد اما هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین آن شود. (نامه ۲۸) باید توجه داشت رضایت الهی تنها به لقلقه زبانی کسب نمی‌شود، بلکه به دنبال رعایت حدود الهی است که بر اساس عنصر حق‌مداری، گستره‌ای به وسعت عالم هستی را تحت پوشش قرار داده است (خطبه ۲۱۶). در این تلاش مستمر، تنها باید از او مدد جست و بر او توکل نمود؛ توکلی که او را به سوی خدا و منزل سعادت اخروی رهنمون سازد:

«اتوکل علی الله توکل الانابه الیه، و استرشدّه السبیل المودیّه الی جنته، القاصده الی محل رغبتّه» (خطبه ۱۶۱).

ب - مؤلفه سیاسی

برترین بندگان خدا در پیشگاه او، رهبر عادل است که خود، هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند. سنت شناخته شده را برپا داشته و بدعت ناشناخته را بمیراند، چراکه سنت‌ها روشن و نشانه‌های آن برپاست. بدترین رهبر و زمامدار نیز، رهبر ستمگری است که خود گمراه شده و مایه گمراهی دیگران می‌شود و سنت پذیرفته شده را می‌میراند و بدعت ترک شده را زنده می‌کند. (خطبه ۱۶۴) حضرت علیه السلام خود در کلیه امور دولتی،



اجتماعی و فردی نسبت به تعهدات و عهد و پیمان‌هایی که با مردم داشت، وفادار بود و آن را از اوصاف مردان الهی می‌شناخت؛ مردانی که حاضرند جان خود را سپر بالای تعهدات خویش قرار دهند، چون به نیکی می‌دانند که هیچ فریضه الهی به پای تعهد به عهد و پیمان نمی‌رسد (نامه ۵۳).

آیا انزوای ۲۵ ساله حضرت علیه‌السلام در برابر ناملايمات روزگار و حتی برخوردهای ناجوانمردانه با همسرش، دختر رسول الله(ص)، غیر از عمل به تعهدی که نسبت به رسول خدا(ص) داشت و یا رعایت حدود و ثغور الهی، دلیل دیگری می‌تواند داشته باشد؟ (خطبه ۳۷) و آیا درنگ او در کشتن پهلوان عرب در جنگ احزاب، غیر از رعایت حدود و کسب رضایت الهی، می‌تواند توجیه دیگری داشته باشد؟

ج - مؤلفه اقتصادی

امیر مؤمنان علیه‌السلام در مراعات حدود الهی و رضایت حضرت حق در مسائل اقتصادی، به اندازه‌ای شدت عمل نشان می‌داد که او را کشته عدالت ساخت (جرداق، ۱۳۷۵: ۴۰۲). نزدیک ساختن جسم داغ به دست برادر در جواب درخواست سهم بیشتری از بیت‌المال، (خطبه ۲۲۴) علتی غیر از رعایت حدود الهی نداشت.

رعایت حدود الهی برای کسب رضایت حضرت حق در تمام لحظات زندگانی علی علیه‌السلام سایه انداخته بود، به طوری که حاضر نبود شمععی از بیت‌المال را صرف مباحثه در امور شخصی نماید (ابن الاثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳: ۲۰۷). جراحت هزار ضربه شمشیر برای او در راه خدا، از اینکه در فراش و رختخواب بمیرد راحت‌تر بود (خطبه ۱۲۳). به خدا سوگند می‌خورد تا عمر باقی است و شب و روز برقرار است و ستارگان در آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز دست به تقسیم ناعادلانه بیت‌المال نزده و از طریق ناصواب در پی اهداف خویش نخواهد رفت، چراکه او بر اساس عنصر واقع‌نگری و خدامحوری به نیکی پی‌برده بود بخشیدن مال در غیر مورد آن، تبذیر و اسراف است؛ اعم از اینکه مال شخصی باشد یا از آن بیت‌المال؛ چراکه این امر گرچه در دنیا سبب سربلندی صاحب مال می‌شود، در آخرت موجب سرافکنندگی وی خواهد شد و گرچه بعضی او را گرامی دارند، نزد خداوند به خواری شمرده می‌شود. هیچ‌کس مال خویش را در غیر راهی که خداوند فرمود مصرف نکرد و به غیر اهلس نسپرد، جز اینکه سرانجام خداوند او را از سپاسگزاری آنان محروم ساخت و محبتشان را متوجه دیگری نمود، و اگر روزی



محتاج آنها شود، بدترین رفیق و ملامت‌کننده‌ترین دوست خواهند بود! (خطبه ۱۲۶).

د - مؤلفه نظامی

این عنصر در دوره کوتاه زمامداری حضرت علیه‌السلام بیش از همه جلوه نمود. بخشی از دوران حکومت ایشان در پی جنگ با قاسطین، مارقین و ناکثین سپری شد. چنانکه اقدام حضرت علیه‌السلام به جنگ، به اذن الهی صورت می‌گرفت: «الآ و قد امرنی الله بقتال اهل البغی و النکت و الفساد فی الارض»، (خطبه ۱۹۲) کلیه دستورات و فرامین حضرت علیه‌السلام نیز در طول جنگ ناشی از رعایت حدود الهی بود؛ چه آنکه پیش از شروع جنگ به یاران و لشکریان خویش می‌فرمود در طول مسیر و برخورد با مردم و احشام آنها و حتی طبیعت، مراعات حدود الهی را نموده و از حد مشخص شده تجاوز نکنند. (نامه ۶۰) در متن جنگ و قتال، دستور می‌داد در مورد وضعیت اسرا و ضعفا همواره ناظر حدود الهی باشند و هر شمشیری را که حرکت می‌دهند، همواره بیش و جایگاه عملی و ارزشی آن را از قبل مشخص سازند: «حملوا بصائرهم علی اسیافهم» (خطبه ۱۵۰) و همواره اظهار می‌داشت:

«بدانید نصرت و پیروزی از آن خداوند متعال است» (خطبه ۱۱) بعد از جنگ نیز همواره نسبت به تعهدات اعلام‌شده پایبند بود، به‌طوری‌که حتی حاضر بود در راه آن، جان خویش را فدا کند (نامه ۴۷).

۵. ظهور عنصر انسان‌مداری در مؤلفه‌های اقتدار ملی

الف - مؤلفه اجتماعی و فرهنگی

لزوم سنخیت رفتارهای انسان با مراتب وجودی او ایجاب می‌کند در تمامی رفتارهای اجتماعی، اعم از رعایت قوانین، مقررات، آداب و سنن اجتماعی و اخلاقی توجه عمده به حقایق و واقعیت‌هایی باشد که همسو با زندگی انسانی بوده و در راستای استراتژی حیات طیبه است. گستره این امر، دامنه وجودی انسانی است و شامل تمام مراحل و مراتب زندگی می‌شود. به همین دلیل، مردم از تقلید کورکورانه حرکات اجتماعی و سیاسی ممنوع شده‌اند و از آحاد مردم خواسته شده رأساً در امور خویش تصمیم گرفته و راه هدایت و سعادت را برگزینند. (اسراء: ۳۶) حتی در تربیت نسل جوان، توجه عمده به آیین و آدابی است که آنان در آینده با آن مواجه خواهند شد و از حقوق والدین است که آنها را برای روبه‌رو



شدن با چنان وضعیتی تربیت کنند: «لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم» (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۷، ج ۲۰: ۲۷).

در مورد گزینش دوست و محیط اجتماعی آمده پیوسته سعی کنید با افراد آگاه و دانشمند مصاحبت کنید. (نامه ۵۳) در انتخاب لباس و سایر آداب اجتماعی تذکر می‌داد همواره شئون شخصی و اجتماعی خود را حفظ کنید. تأکید حضرت علیه‌السلام بر این بود که شخصیت انسانی چیزی نیست که به راحتی بتوان از دست داد، یا با هر چیزی معاوضه کرد (خطبه ۵). در روایت آمده که حضرت علی علیه‌السلام روزی در مسجد رسول خدا (ص) با مردی رویه‌رو شدند که قیافه خود را به صورت زنان درآورده و با ظاهری فریبنده در انظار عمومی ظاهر شده بود. حضرت علیه‌السلام با شدت با این شیوه رفتاری برخورد نمود و فرمود: «هرچه زودتر مسجد پیامبر را ترک کن ای کسی که مشمول لعنت رسول خدا هستی...» (حر العاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۲: ۲۱۱). در معاشرت‌های اجتماعی اجازه نمی‌داد هرکس به هر نحوی که می‌خواهد پشت سر دیگران سخن براند (خطبه ۱۴۰) و اظهار می‌داشت:

«وقتی انسان از برادرش، اطمینان و استقامت در دین و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد. چه بسا افرادی سخنی گویند که واقعیتی ندارد، چنانکه هر تیری به هدف نمی‌خورد» (خطبه ۱۴۱).

در اصلاحات اجتماعی عقیده داشت که امری عمومی است و همه اصناف جامعه باید در آن دخیل باشند. جامعه در صورتی اصلاح خواهد شد که همه مردم دست به دست هم داده و مشکلات را رفع کنند: «ان الرعیه طبقات، لا یصلح بعضها الا ببعض» (نامه ۵۳). مرزی را برای اجرای قوانین و مقررات اجتماعی نمی‌شناخت و همه را در قبال آن مساوی می‌دانست. ملاک حضرت علیه‌السلام انسان بما هو انسان بود؛ نه خویشاوندی در آن اثر می‌گذاشت، نه مسلمانی و غیر مسلمانی. برخورد حضرت علیه‌السلام با دخترش زینب (س) (حر العاملی، ۱۴۰۳، ج ۲۸: ۲۹۳) و برادرش عقیل (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۷، ج ۱۱: ۲۴۵) و یا پسر عمویش ابن عباس (همان، ج ۱۶: ۱۶۷) در این موارد شهره عام و خاص است.

در برخوردهای اجتماعی به عاملان و فرمانداران سفارش می‌کرد با مردم با حالت و چهره عبوس رویه‌رو نشوند، به آنها بهتان نزنند و به خاطر ریاست، به مردم بی‌اعتنایی نکنند، افزون‌طلبی نداشته باشند، چه آنکه همه مردم برادران دینی و در استخراج حقوق، کمک‌کاران هستند (نامه ۲۶).



ایجاد زمینه‌های مشارکت در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، تأمین خواست‌های مشروع مردم و دفاع از حقوق اساسی و عمومی آنها، شاخص زیربنایی مردم‌گرایی و توجه به شخصیت‌های انسانی است. توجه به شاخصه‌های انسانی در جوامع بشری یکی از ارزش‌های مهم اجتماعی است. علی‌علیه‌السلام سبیل این ارزش در تاریخ بشری است و می‌توان آثار آن را در خطبه‌ها، نامه‌ها و پنندهای مکتوب ایشان ملاحظه کرد:

«فرزندم! خود را معیار عمل خویش با مردم قرار بده، آنچه بر خودت خوشایند است بر مردم نیز روا بدار و از آنچه گریزان هستی، بر مردم مپسند. همان‌گونه که ستم بر خویش را روا نمی‌داری، بر مردم نیز ستم مکن. با مردم به نیکی رفتار کن همان‌گونه که دوست داری با تو به نیکی رفتار کنند. هر رفتاری که در حق خود بر نمی‌تابی، بر دیگران نیز خوش مدار. آنچه بر خود می‌پسندی، بر دیگران نیز بپسند. آنچه نمی‌دانی به زبان نیاور، گرچه دانسته‌های تو اندک باشد و گفته‌ای که نمی‌پذیری درباره‌ تو گفته شود، به دیگران مگو» (نامه ۳۱).

امام علیه‌السلام با مردم به نیکویی رفتار می‌کرد و هرگز طاقت شنیدن اخبار ناگوار و بدرفتاری با مردم از طرف عاملان حکومتی را نداشت، زیرا بر این عقیده بود که انسان از شرافت ذاتی برخوردار است و هیچ انسانی حق حاکمیت و سلطه‌رانی بر او را ندارد. هر نوع انتظاری باید دوطرفه صورت گیرد؛ وقتی حکومت از مردم انتظاراتی دارد و خواهان انجام بعضی چیزهاست، مردم نیز در قبال این موارد خواهان حقوقی هستند که حکومت موظف به انجام آنهاست. در منشور حکومتی به مالک اشتر در زمان انتصاب وی به استانداری مصر نوشت:

«...قلب خویش را از محبت و رأفت مردم پر کن، مبادا با آنان چون جانور درنده باشی که خوردنشان را غنیمت بدانی، زیرا آنان دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند، یا [در] آفرینش مانند تو، ... گرچه گروهی از مردم در باورهای دینی با تو همگام نباشند، برخورد تو با آنها باید انسانی باشد» (نامه ۵۳).

یا در نامه‌ای به محمد بن ابی‌بکر مرقوم فرمود:

«بال‌های محبت‌ات را برای مردم بگستر، پهلوی نرمش و ملایمت را بر زمین بگذار و چهره‌ خویش را بر آنها گشاده دار» (نامه ۲۷).



به روشنفکران حقیقی و دلسوزان سعادت و پیشرفت جوامع انسانی گوشزد می‌کرد: «از پراکندگی پرهیزید که (انسان تنها) بهره شیطان است، چنانکه گوسفند تک‌رو طعمه گرگ. همواره با اکثریت باشید و بدانید که دست خدا با جمعیت است» (نامه ۱۳۵).

ج - مؤلفه اقتصادی

چنانچه گذشت، یکی از مهم‌ترین اهداف حکومتی حضرت علیه‌السلام، ساختن جامعه‌ای با اقتصادی سالم، درآمد بالا و عمران و آبادانی بود تا مردم با برخورداری از رفاه نسبی، به معنویات، رشد کمالات و بالا بردن سطح فرهنگ و آگاهی خود بپردازند. در برنامه‌ها و شاخص‌های اقتصادی امام علی علیه‌السلام «انسان»، بارزترین و مهم‌ترین جایگاه را از آن خود ساخته و تمام برنامه‌ها در جهت رشد، توسعه و کمال جامعه، حول محور انسان و سعادت او می‌چرخد.

د - مؤلفه نظامی

در تقسیم‌بندی رویکردها به قدرت نظامی، علی علیه‌السلام جزء گروهی قرار می‌گیرد که وجود نیروهای نظامی را در جامعه ضروری می‌داند و ضرورت آنها را ناشی از فوایدی می‌داند که از وجود آنها در جامعه ایجاد می‌شود. یعنی نیروی نظامی فی‌نفسه ارزش ذاتی و هویت استقلالی ندارد، بلکه اعتبار و ارزش خود را از دستاوردهای وجودی خویش کسب می‌کند. حضرت علیه‌السلام ضرورت آنها را ناشی از ایجاد آرامش و ابزاری برای مبارزه با اشرار و متجاوزان می‌دانستند:

«سپاهیان - به فرمان خدا - دژهای استوار رعیت و شکوه‌الیمان و عزت دین و موجب ایمنی راه‌ها و آسایش مردمانند، و کار توده مردم جز به وجود آنها استقامت نپذیرد» (نامه ۵۱).

حضرت علیه‌السلام از نیروی نظامی امنیت جامعه، استواری رعیت و عزت دین را می‌خواست و شاخصه اصلی ارتقای توان و آمادگی رزمی را در روحیات و شایستگی‌های رزمندگان و فرماندهان می‌دید:

«از بین سربازان کسی را به فرماندهی برگزین که نزد تو در پیروی از خدا و رسول او و امام تو از دیگران شایسته‌تر و دامنش از همه پاک‌تر و بردباری و شکیبایی‌اش در مصایب از دیگران بیشتر باشد... زود پوزش بپذیرد و با زیردستان مهربان و در برابر دشمنان سختگیر باشد. خشونت، او را از جای به در نبرد و سستی و ناتوانی او را نشانند» (نامه ۵۱).

بر این اساس در انتصاب فرماندهی لشکرها و جبهه‌های جنگ تأکید بر روحیات



جنگی و ایثار و شجاعت می نمود:

«باید برگزیده‌ترین سران سپاه تو آن باشد که با سربازان در یاری و همکاری پیش‌دستی کند، از هرچه در دسترس دارد درباره‌ی ایشان مضایقه نکند و کفاف زندگی سربازان و خانواده ایشان را تأمین نماید» (نامه ۵۱).

«من مالک اشتر پسر حارث را بر شما (زیاد بن نصر و شریح بن هانی) و سپاه‌یانی که تحت امر شما هستند، به فرماندهی انتخاب نمودم. گفته‌ی او را بشنوید و از فرمانش اطاعت کنید، و او را چونان زره و سپر نگه‌بان خود برگزینید، زیرا مالک، نه سستی به خرج داده و نه دچار لغزش می‌شود، نه در آنجا که شتاب لازم است کندگی دارد، و نه آنجا که کندگی پسندیده است، شتاب می‌گیرد» (نامه ۳۱).

برای دفع تجاوزات خارجی بر این اعتقاد بود که همه باید در برابر دشمن، ید واحده بوده و تمام اختلاف‌ها را کنار گذارند و حق و حقوق راستین خود را فدای اعتلای جامعه کنند؛ چنانکه در دوره سکوت و خانه‌نشینی، برای دفع زیاده‌خواهی ابرقدرت‌های «روم و ایران» در کنار خلفا می‌جنگید و از هیچ همکاری کوتاهی نمی‌کرد و حتی فرزندان خود را برای کمک به آنها به جبهه اعزام می‌نمود، بدون اینکه توجهی به قضیه غصب خلافت کند» (باب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

حضرت علیه‌السلام در دوره زمامداری خویش برای ایجاد امنیت اجتماعی، برای نخستین بار در جهان اسلام، اقدام به تعیین «صاحب الشرطة» (رئیس شهربانی) نمود و برای نظارت بیشتر و دقیق‌تر بر امور کارگزاران، سازمان پلیس مخفی (عیون) را تأسیس و سازماندهی کرد (خطبه‌های ۳۵ و ۱۲۵).

حضرت استفاده از شمشیر و زور را آخرین ابزار ممکن برای دفع فساد از جامعه می‌شناخت، چه آنکه از جنگ اصلاح را می‌طلبید. جنگ را چون عمل جراحی برای دفع عضو فاسد از بدنه جامعه می‌دانست. از این‌رو، تا زمانی که تمام راه‌های امکان‌هدایت دشمن بسته نشده بود، اجازه پیکار نمی‌داد (خطبه‌های ۳۵ و ۱۲۵). حتی راه تقیه را برای دفع نزاع و دشمنی تا زمانی که ضربه به اعتقادات و ارزش‌های ذاتی نمی‌زد، اجازه می‌داد؛ چنانکه با یک آینده‌نگری ژرف‌اندیشانه، درباره معاویه فرمود:

«به‌زودی معاویه شما را به بیزاری و بدگویی من وادار می‌کند، (دشتی، ۱۳۸۳: ۱۰۹) بدگویی را به هنگام اجبار دشمن اجازه می‌دهم که مایه بلندی درجات من و نجات



شماست، اما هرگز در دل از من بیزاری نجوید که من بر فطرت توحید تولد یافته‌ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم‌تر بودم» (خطبه ۵۷).

نگاه حضرت علیه‌السلام در تمام این دستورها به انسان و نجات اوست. ظهور انسان‌مداری و توجه به کمالات او در تمام آنها به‌وضوح نمایان است. توصیه و تجویز او به جنگ برای هدایت و نجات انسان‌هاست. توصیه و تجویز او برای شکل‌گیری قوه‌ای به نام قوه نظامی برای دفع فساد، در راستای امنیت فردی و جمعی انسان‌هاست. او هیچ‌گاه نیروی نظامی را در جهت منافع شخصی و قومی و قبیله‌ای به کار نبرد، بلکه تنها انسانیت انسان و نجات او از ضلالت‌ها و انحراف‌های شیطانی و هدایت وی به سوی روشنایی و سیر تکامل انسانی، مدنظرش بود. در این مسیر، بدون عنصر هدایت‌گری یا کمال‌جویی، شاکله اصلی فرامین نظامی حضرت علیه‌السلام اعتبار و هویت خود را از دست می‌داد.

پویایی و زوال اقتدار ملی

با توجه به اینکه قدرت ملی از تعامل بین مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی شکل گرفت که بازتعریف آن خود را در اقتدار ملی نشان می‌دهد و چون فرهنگ زیرساخت مؤلفه‌های دیگر قرار گرفت؛ از این رو باید پذیرفت اقتدار ملی در پویایی و زوال وابسته به پویایی و زوال عناصر فرهنگ ملی خواهد بود و بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هر چند جامعه در بدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند باشد، میان‌تهی خواهد بود؛ هرگاه فرهنگ جامعه‌ای وابسته به فرهنگ مخالف باشد، به ناچار دیگر ابعاد آن جامعه نیز به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند و بالاخره در آن مستهلک شده و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد، زیرا استقلال و موجودیت هر جامعه، از استقلال فرهنگ آن نشئت می‌گیرد و ساده‌اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان‌پذیر است (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۲۴۳).

تأکید در مورد اهتمام به ارتقای فرهنگ جامعه و داشتن دغدغه در مورد اوضاع فرهنگی کشور و شکل‌گیری مهندسی فرهنگی کشور، ناشی از دیدگاه اسلام در مورد مقوله فرهنگ و تأثیر تعیین‌کننده مسائل فرهنگی در حال و آینده جامعه است (کیهان، ۲/۹/۷۹) و بی‌تردید



اقتدار ملی بدون فرهنگ مستقل و اثرگذار، سخن بی‌محتوایی خواهد بود.

فرهنگی که در دوره‌های مختلف معیار رفتارهای فردی و جمعی قرار گیرد و جوابگوی نیازهای جامعه باشد از پویایی و پایداری مطلوبی برخوردار است و فرهنگی که نتواند جوابگوی نیازهای مردم و جامعه در مقابل تغییرات و خواست‌های برخاسته از شرایط و مقتضیات زمانی باشد، در بستر زمان، مسیر محتوم زوال خویش را طی نموده و به تدریج از عرصه زندگی مردم کنار گذاشته می‌شود و روش‌های جدید جایگزین آن می‌شود. بنابراین، اقتدار هر جامعه بسته به میزان و قابلیت عناصر پویای آن همواره در معرض رویارویی با تحولات فرصت‌آفرین یا تهدیدزا قرار دارد. از این‌رو شناخت دقیق نقاط قوت و ضعف هر فرهنگی در مواجهه با تهدیدها و فرصت‌های پیش‌رو نقش حیاتی دارد.

با تحلیل و ارزیابی کلی و ساختاری عوامل اثرگذار در پویایی فرهنگ‌ها و قدرت ملی می‌توان روش‌های زیر را برای حفظ و پویایی اقتدار ملی بیان داشت:

۱. استمرار پویایی و هماهنگی با تحولات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری

تغییرات و رشد شتابنده اطلاعات و فناوری، سرعت قافله تمدن بشری را چنان افزایش داده که جوامع امروزی نمی‌توانند پیوسته در سوگ شکوه و عظمت تمدن و فرهنگ دیرین بنشینند و چنان خویش را به گذشته معطوف دارند که از درک شرایط زمان حال و آینده عاجز مانده یا آن را به فراموشی بسپارند، زیرا در این صورت دچار چنان فاصله طولانی بین ملت‌ها و فرهنگ‌ها می‌شوند که تقریب و نزدیکی این دو به آسانی میسر نمی‌شود. این امر جامعه را چنان از هویت ملی و سنتی دور می‌کند که چهره عمومی اجتماع را تغییر داده و به گذشته و سنت‌ها و روش آن به دیده تحجر می‌نگرد و به آسانی مغلوب هجمه‌های فرهنگی دیگران شده و قدرت و توان مقاومت خود را از دست می‌دهد.

۲. میزان ضعف و قوت در تولید قدرت اجتماعی

قوت و ضعف فرهنگ هر جامعه بسته به میزان ژرفا و همبستگی باورها، ارزش‌ها، سنت‌ها، اعتقادات و هنجارهای مشترکی است که نظام اجتماعی را شکل می‌دهد. هرچه فرهنگ یک نظام اجتماعی نیرومندتر باشد، تغییر و تحول فرهنگی در آن دشوارتر است (دیویس، ۱۳۷۳: ۵).

بنابراین فرهنگ منبع بسیار مهمی در تولید قدرت اجتماعی و اقتدار ملی است. این منبع انسانی می‌تواند به آسانی انسان‌ها را در مسیر اهداف تعیین شده (متناسب با فرهنگ



موجود) بسیج کند و روند قدرت اجتماعی را وسعت و شدت بخشد و حتی تجهیز و کاربرد منابع طبیعی قدرت را تسهیل کند. در صورت فقدان فرهنگ مناسب، هیچ جامعه‌ای توان پیشرفت و تولید قدرت را نخواهد داشت.

اهمیت فرهنگ در تولید قدرت به حدی است که در صورت رکود و فراموشی خصوصیات و ویژگی‌های مثبت فرهنگی توسط افراد جامعه در یک برهه خاص یا حتی پدیدار شدن انحراف فرهنگی در برخی جوانب، استفاده از دیگر منابع قدرت نظیر منابع طبیعی و دانش نیز نمی‌تواند نقص را جبران و تولید قدرت را به نحو مناسبی انجام دهد. فقدان فرهنگ قوی، فقدان منبعی است که منابع طبیعی و علوم بشری را به صورت منابع کم‌ارزشی درخواهد آورد و در نتیجه، قدرت حاصل از این منابع را بسیار سطحی و ضعیف می‌کند (نبوی، ۱۳۷۹: ۱۴۳).

در جوامع بشری، تمدن‌ها آثار بیرونی و مادی و ظاهری اندیشه انسان‌ها هستند و انسان‌سازی و اندیشه‌ورزی دو پدیده لازم و ملزوم یکدیگرند و بدون آن دو، تمدن معنی و مفهومی ندارد. اما تولید اندیشه نیازمند زبان است که از مسیر طرح گفتمان‌های مختلف، خلاقیت‌های ذهن آدمی را به صورت هنجارها، نمادها، نقش‌ها، عقیده‌ها، ارزش‌ها، ساختارها و نهادهای اجتماعی، علنی و متجلی می‌سازد. این در واقع همان فرهنگ است که بازتاب معنویات و شعور و خودآگاهی اجتماعات بشری است. فرهنگ، الگوی رفتاری میان افراد در جامعه، اصول اخلاقی، عرف و عادت‌ها، خصلت‌های قومی و بومی، انگیزه‌ها، شیوه‌های زندگی خصوصی و عمومی و در یک کلام، هویت ملت‌ها را مشخص می‌سازد. اینکه مردم به کار، تولید، طبیعت، زمان، اوقات فراغت، خانواده، ثروت، علم و شعر، ادب، دین، سیاست و تاریخ چگونه می‌اندیشند، بازتاب فرهنگ است. از این دیدگاه، تعالی و انحطاط تمدن‌ها در گروی پویایی، تحرک، ایستایی و رکود فرهنگ‌هاست (بابایی، ۱۳۸۴: ۱۲۳).

۳. ضعف و قوت در مواجهه با اباحه‌گری

ابن خلدون یکی از علل افول تمدن و فرهنگ اسلامی را از بین رفتن «عصبیت» یعنی از بین رفتن حس همبستگی قومی در میان مسلمانان و شیوع بی‌تفاوتی و «اباحه‌گری» در مسائل و ضوابط اسلامی می‌داند (کاظمی، ۱۳۶۹: ۱۱۵). عوامل زیادی در عصبیت یک ملت دخیل هستند، اما آنچه از نظر فرهنگی قابل توجه است، رواج یا ترویج اباحه‌گری



در میان مسلمانان است. اباحه در لغت به معنی مباح کردن و جایز شمردن در مقابل خطر و تحریم است و در اصطلاح به سهل‌انگاری اخلاقی در رفتارهای شرعی و عرفی اطلاق می‌شود. چنانچه برخی فرقه‌ها، غلاة و متصوفه را به خاطر اینکه می‌گفتند: «مقصود از حرام و حلال که در قرآن آمده، تبری و بیزاری از دشمنان امام و دوستی و تولای آنهاست» متهم به اباحه‌گری می‌کردند (مشکور، ۱۳۶۷: ۱۸۴). تعصب به رفتارها و الگوهای مشروع در جامعه و پایبندی به تمسک آنها از عوامل جاودانگی یک تمدن و فرهنگ و پویایی اقتدار در بستر زمان است (ترابی، ۱۳۴۱: ۱۳۷).

۴. خلأ بینشی و ارزشی

اساسی‌ترین عامل پذیرش فساد و تباهی، خلأیی است که از حقایق فرهنگ تکاملی در درون مردم یک جامعه ایجاد می‌شود و در پی آن، اشتیاق ذاتی به کمال‌جویی محو و نابود می‌شود. خطرناک‌ترین حالت زمانی است که نیروهای اشتیاق به کمال، در تصرف خود طبیعی به طرف امیال حیوانی گرایش پیدا کنند. در این صورت، آدمی به صورت خطرناک‌ترین موجود درمی‌آید که حاضر است برای یک لحظه لذت و کامکاری خود، نابود ساختن همه عالم هستی را جایز و آن را موجب افتخار بداند.

به‌طورکلی، نیروی اشتیاق و کمال‌جویی در دو بُعد مثبت و منفی در انسان ظاهر شده و عمل می‌کند: بُعد مثبت آن، همان فعالیت‌های بایسته و شایسته‌ای است که انبیا و دیگر پیشوایان و وارستگان و فداکاران برای نجات انسان‌ها از فقر و جهل و دیگر عوامل سقوط انجام داده‌اند و پیروان خود را به تمسک جستن به این آموزه‌ها توصیه می‌کنند که نتیجه آن رسیدن به مقام فوق ملائک است. بُعد منفی آن، اشتیاق به کمال نامحدود است که به جای صعود و تعالی انسان و من‌انسانی به نزول آن می‌پردازد و این مقام به اندازه‌ای می‌رسد که مثل نرون می‌گفت: ای کاش مجموع انسان‌ها یک سروگردن داشت تا من با یک ضربه آن را از تن جدا می‌کردم! یا چنگیزخان مغول که انسان‌های متعددی را به خاک و خون کشید و تیمور لنگ که از سرهای بریده مناره می‌ساخت (جعفری، ۱۳۷۳: ۱۳۲).

پویایی اقتدار ملی در فرهنگ علوی

آنچه از قرآن و نهج‌البلاغه برمی‌آید این است که عامل اساسی آغاز و پایان منحنی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، خود انسان است. اگر انسان بتواند با رعایت اصول انسانی و رفتارهای شایسته -



که قرآن از آن به تقوای الهی یاد می‌کند - به سپاسگزاری از نعمت‌های خدادادی و صلاح و اصلاح میان انسان‌ها و تهذیب و عدالت و حرکت در مسیر کمال قدم بردارد، موجبات تعالی و رشد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها فراهم خواهد شد. این معنی را در آیه «و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض و لكن كذبوا فاخذناهم بما كانوا يكسبون» (اعراف: ۹۶) می‌توان به خوبی دید اما اگر انسان جهت ناسپاسی از نعمت‌ها را به خود گیرد و آنها را در مواردی که شایستگی آن را ندارد، استفاده کند و زمینه ظلم و ستم و بی‌عدالتی را فراهم سازد، در واقع در مسیر زوال تمدنی و فرهنگی قدم برداشته و این یک سنت الهی است که در نظام آفرینش وضع شده است. این سنت و قاعده کلی را می‌توان در آیات شریفه‌ای ملاحظه نمود: «ذلک بان الله لم یک مغیراً نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بأنفسهم و ان الله سمیع علیم» (انفال: ۵۳) یعنی عقابی که خداوند معاقبین را به آن عذاب می‌کند همیشه به دنبال نعمت الهی است که خداوند قبل از آن عقاب ارزانی داشته، به این طریق که نعمت را برداشته عذاب را به جایش می‌گذارد و هیچ نعمتی از نعمت‌های الهی به نعمت و عذاب مبدل نمی‌شود مگر بعد از تبدل محلش که همان نفوس انسانی است. پس نعمتی که خداوند آن را بر قومی ارزانی داشته، وقتی به آن قوم اضافه می‌شود که دارای استعداد درونی شدند و وقتی آن را از آنها می‌گیرد که استعداد درونی‌شان را از دست داده و نفوسشان مستعد عقاب شده باشد. این خود یک قاعده کلی است در تبدل نعمت به نعمت و عقاب. از این جامع‌تر آیه شریفه «ان الله لا یغیروا ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم» است. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۹: ۱۳۲).

بر اساس این سنت الهی، دگرگونی زندگی اقوامی که در ناز و نعمت بوده‌اند و سپس به فقر و تنگدستی رو آوردند، تنها با گناهایی که در روزگار عیش و نوش انجام داده‌اند، قابل توجیه است: «ایم الله ما کان قوم قط فی غض نعمه من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها، لان الله لیس به ظالم للعبید و لو ان الناس حین تنزل بهم النقم و نزول عنهم فزعوا الی ربهم بصدق من نیابهم و وله من قلوبهم لرد علیهم کل شارد و اصلح لهم کل فاسد» (خطبه ۱۷۸).

چنانکه زوال و حفظ نعمت به کیفیت استفاده از آن برمی‌گردد، تداوم و توسعه آن نیز به ادای حقوقی برمی‌گردد که دارنده نعمت به گردن دارد، چراکه در قاموس الهی در برابر هر نعمتی، حقی است که هر که آن را بردارد، خداوند آن نعمت را بیفزاید و هر که کوتاهی کند، خود را در خطر زوال قرار داده است. «ان الله تعالی فی کل نعمه حقا، فمن اذاه زاده منها و من قصر فیه خاطر بزوال نعمته» (قصار، ۲۴۴).



نتیجه گیری

اقتدار ملی همان بازتعریف قدرت ملی است که از کیفیت تعامل بین مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی به وجود می‌آید و خودش هویت استقلالی ندارد که در این تعامل مؤلفه فرهنگ زیرساخت مؤلفه‌های دیگر و اقتدار ملی است. مطالعه محتوای سخنان به‌جامانده از ایشان در قالب نهج‌البلاغه این را آشکار کرد که در نزد حضرت علیه‌السلام مؤلفه فرهنگ بیشترین اولویت را در دوره زمامداری داشت و مؤلفه‌های واقع‌بینی، حق‌مداری، کمال‌جویی، خدامحوری و انسان‌مداری عناصر اصلی فرهنگ را تشکیل می‌دهد و رفتارهای حضرت را در عرصه‌های مختلف هویت می‌بخشد. حضرت به کمک عقل واقع‌بین، حقیقت‌محض و کمال واقعی را در خداوند متعال می‌شناسد که دنیا را مهبای کمال و رشد انسانی قرار داده تا بتواند با رفتارهای خالصانه خود در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی، جامعه بااقتداری ایجاد کند و برای اینکه بتواند این اقتدار را پویا نگهدارد باید به پویایی عناصر فرهنگی در بستر زمان توجه جدی کند. با توجه به اینکه الگوی حکومتی جمهوری اسلامی زمامداری امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، از این رو بر دولتمردان جمهوری اسلامی واجب و فرض است در توسعه و رشد جامعه به این حقیقت توجه کنند که بدون توسعه و رشد در فرهنگ و عناصر تشکیل‌دهنده آن نمی‌توان به توسعه و رشد حقیقی دست یافت.



منابع

قرآن.

- امام علی (ع) (۱۳۷۹) نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، قم: انتشارات طلیعه نور.
ابن ابی الحدید ع. (۱۳۶۷) شرح نهج البلاغه، قم: نشر اسماعیلیان.
ابن الاثیر، ع. (۱۳۸۵) الکامل فی التاریخ، بیروت: دار الصاد.
ابن خلدون، ع. (۱۳۶۹) مقدمه ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
ابن سینا، ح. (۱۳۷۵) الاشارات و التنبیها، قم: نشر البلاغه.
استنگه‌اوس ماکس ل. (۱۳۷۴) سیاست (فرهنگ) و دین، مترجم: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: طرح

نو.

- افتخاری، ا. (۱۳۸۰) اقتدار ملی، تهران: انتشارات سازمان عقیدتی نیروی انتظامی.
_____ (۱۳۷۷) رویکرد دینی در تهاجم فرهنگی، تهران: نشر انتشارات.
امام خمینی (ره)، ر. (۱۳۶۸) وصیت‌نامه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
_____ (۱۳۶۸) صحیفه نور، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
بابایی، م. (۱۳۸۴) مبانی استراتژی فرهنگی از دیدگاه علی (ع)، تهران: دانشگاه امام حسین (ع).
_____ (۱۳۸۸) رمز موفقیت در تحقیق، چاپ دوم، تهران: نشر فکر و بکر.
بابازاده، ع. (۱۳۷۸) سیمای حکومتی امام علی علیه السلام، قم: انتشارات انصاریان.
ترابی، م. (۱۳۴۱) جامعه شناسی، تبریز: انتشارات اقبال.
جرداق، ج. (۱۳۷۵) صدای عدالت انسانی، مترجم: سید هادی خسروشاهی، تهران: انتشارات خرم.
جعفری، م. (۱۳۷۳) فرهنگ پیرو و پیشرو، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
_____ (۱۳۶۲) شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
حر العاملی، م. (۱۴۰۳ ق) وسائل الشیعه، تهران: انتشارات اسلامی.
دهخدا، ع. (۱۳۷۹) لغت‌نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
جمعه و ضبطه و شرحه نعیم زرزور (۱۳۸۰) دیوان الإمام علی (ع)، تهران: انتشارات رهنما.
دیویس، ا. (۱۳۷۳) مدیریت فرهنگ سازمان، مترجم: ناصر میرسپاسی، تهران: انتشارات مروارید.
سیحانی، ج. (۱۳۶۲) مبانی حکومت اسلامی، اصفهان: انتشارات امیرالمومنین (ع).
سجادی، ج. (۱۳۷۹) فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تهران: انتشارات طهوری.
_____ (۱۳۶۷) فرهنگ معارف اسلامی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
شیرازی، ص. م. (۱۳۶۸) شرح اسفار الاربعه، جوادی آملی، قم: انتشارات مصطفوی.
طباطبایی، م. (۱۳۶۳) ترجمه المیزان، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
طبری، م. (۱۳۶۲) تاریخ طبری، تهران: انتشارات اساطیر.
علیخانی، ع. (۱۳۷۹) توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی علیه السلام، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
کاظمی، ع. (۱۳۷۸) روابط بین الملل در ثنوری و عمل، تهران: انتشارات قومس.
_____ (۱۳۶۹) نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل، تهران: قومس.
کلینی، م. (۱۳۷۹) اصول کافی، تهران: انتشارات اسوه.
لوکس، اس. (۱۳۷۲) قدرت، مترجم: فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۷۴

دوره سوم
شماره ۹
بهار ۱۳۸۹

- مجلسی، م. (۱۴۱۲ ق) بحار الأنوار، بیروت: دارالرضا.
- مشایخ فریدونی، م. (۱۳۷۷) نظرات سیاسی در نهج البلاغه، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
- مشکور، م. (۱۳۶۷) تاریخ مذاهب اسلام، تهران: انتشارات اشراقی.
- مطهری، م. (۱۳۶۸) سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۶۲) اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۶۲) کتاب انسان در قرآن، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۶۹) حکمت‌ها و اندرزها، تهران: صدرا.
- ملک‌شاهی، ح. (۱۳۶۷) ترجمه اشارات و تنبیهات، تهران: سروش.
- نیوی، ع. (۱۳۷۹) فلسفه قدرت، قم: الهادی.
- هابز، ت. (۱۳۸۰) لویتین، مترجم: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- روزنامه‌های جمهوری اسلامی، کیهان، تهران و ایران.

Spykman, N. J., (1973) *America's Strategy in World Politics*, US: Yale University.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۷۵

نقش فرهنگ در اقتدار
ملی از دیدگاه...

Archive of SID